



پیک سیاسی

نشریه سیاسی تحلیلی تشکیلات کارگران انترناسیونالیست

شماره ۲ | ۱۱ اردیبهشت ۱۴۰۵

فهرست این شماره

- ۲ از های مارکت تا امروز: دگرگونی تاریخی و مصادره سیاسی سنت اول ماه مه
- ۴ پلاتفرم و مداخله سیاسی: جایگاه نشریات در دور نوین فعالیت سیاسی-نظری «تکا»
- ۶ تنگه هرمز و بن بست جنگ و بحران

internationalistworkers.com

از های مارکت تا امروز: دگرگونی تاریخی و مصادرهٔ سیاسی سنت اول ماه مه



اگر بخواهیم تاریخ اول ماه مه را نه به مثابه یک مناسبت تقویمی، بلکه به عنوان یک پدیدهٔ تاریخی-اجتماعی در چارچوب مبارزهٔ طبقاتی بررسی کنیم، ناگزیر باید آن را در پیوند با مسیر کلی تحول جنبش کارگری و به ویژه شکست‌ها و دگرگونی‌های آن تحلیل کنیم.

در آغاز قرن بیستم، با رشد احزاب سوسیال‌دموکرات و ادغام تدریجی آن‌ها در سازوکارهای پارلمانی، اول ماه مه نیز به تدریج دچار تغییر شکل شد. آنچه در ابتدا روز اعتصاب و توقف تولید بود، به مرور به روز راهپیمایی‌های مجاز و کنترل‌شده بدل گردید. این تغییر نه صرفاً یک تحول شکلی، بلکه نشانه‌ای از جابه‌جایی در توازن قوا و افق سیاسی جنبش کارگری بود: از مبارزه برای دگرگونی بنیادین نظم موجود به تلاش برای اصلاح آن در درون همان نظم.

این روند با فروپاشی انترناسیونالیسم کارگری در جریان جنگ جهانی اول به نقطه‌ای بحرانی رسید. احزابی که خود را نمایندگان طبقه کارگر می‌دانستند، در لحظهٔ تعیین‌کننده به حمایت از دولت‌های ملی خود برخاستند و بدین‌سان، یکی از بنیادی‌ترین اصول اول ماه مه، یعنی همبستگی فراملی کارگران، عملاً نقض شد. از این پس، شکافی عمیق میان سنت انقلابی اول ماه مه و واقعیت سازمان‌های رسمی کارگری پدید آمد.

انقلاب اکتبر در سال ۱۹۱۷، که در چارچوب یک سنت انقلابی تحقق یافت، در ابتدا به مثابه تلاشی برای احیای این سنت انترناسیونالیستی و پیوند آن با یک پروژه واقعی دگرگونی اجتماعی ظاهر شد. اما در ادامه، به ویژه با انزوای انقلاب، شکست موج انقلابی در اروپا و شکل‌گیری بوروکراسی دولتی، اول ماه مه در اتحاد شوروی و سپس در سایر کشورهای بلوک شرق به تدریج به یک آیین رسمی دولتی بدل شد. در اینجا، یک وارونگی تاریخی رخ داد: سنتی که از دل مبارزه علیه قدرت سیاسی زاده شده بود،

اول ماه مه از همان آغاز، صرفاً یک «روز» نبود، بلکه بیان فشرده‌ای از سطح معینی از سازمان‌یابی، آگاهی و قدرت طبقه کارگر در یک مقطع تاریخی مشخص بود. از همین‌رو، دگرگونی این سنت را نمی‌توان مستقل از دگرگونی موقعیت تاریخی خود طبقه کارگر فهمید. خاستگاه این سنت به رخدادهای مه ۱۸۸۶ در ایالات متحده بازمی‌گردد، جایی که مبارزه برای تحمیل روز کار هشت‌ساعته به نقطه‌ای تعیین‌کننده رسید و در واقعه‌های مارکت به اوج تراژیک خود دست یافت. آنچه در این واقعه اهمیت داشت، نه فقط سرکوب خونین کارگران، بلکه شکل‌گیری یک حافظهٔ جمعی از مبارزهٔ مستقیم، خودسازمان‌یافته و آگاهانهٔ طبقه کارگر بود. در این معنا، اول ماه مه از ابتدا به مثابه روزی برای نمایش قدرت مستقل کارگران، فراتر از چارچوب‌های قانونی و نهادی نظم سرمایه‌داری، تثبیت شد.

تصمیم انترناسیونال دوم در سال ۱۸۸۹ برای اعلام اول ماه مه به عنوان روز جهانی کارگر، این سنت را به سطحی انترناسیونالیستی ارتقا داد. در این مقطع، اول ماه مه بیانگر وحدت جهانی کارگران و تأکید بر این واقعیت بود که مبارزه آنان، علی‌رغم تفاوت‌های ملی، دارای ماهیتی مشترک و ساختاری است. با این حال، همین لحظه تثبیت رسمی، به طور هم‌زمان آغاز یک تنش درونی نیز بود: تنش میان گرایش‌هایی که این روز را به مثابه ابزار مبارزهٔ انقلابی می‌فهمیدند و گرایش‌هایی که آن را در چارچوب‌های قانونی و اصلاحی ادغام می‌کردند.

اکنون به ابزاری برای نمایش قدرت همان دولت تبدیل شد. رژه‌های نظامی، نمایش‌های سازمان‌یافته و بسیج توده‌ای از بالا، جایگزین کنش خودآگاه و مستقل کارگران گردید.

پس از جنگ جهانی اول در اروپای غربی نیز روندی متفاوت اما هم‌راستا شکل گرفت. با تثبیت دولت‌های رفاه و ادغام اتحادیه‌ها و احزاب کارگری در سازوکارهای مدیریت سرمایه‌داری، اول ماه مه بیش از پیش به یک مناسبت رسمی و بخشی از تقویم دولتی تبدیل شد. در این مرحله، محتوای رادیکال این سنت نه از طریق سرکوب مستقیم، بلکه از طریق ادغام تدریجی در ساختارهای نهادی خنثی شد. آنچه باقی ماند، شکل ظاهری مراسم بود، در حالی که مضمون مبارزاتی آن به‌طور فزاینده‌ای تضعیف گردید.

از دهه‌های پایانی قرن بیستم و با گسترش نفولبرالیسم، این روند به مرحله‌ای جدید وارد شد. در شرایطی که بسیاری از دستاوردهای تاریخی طبقه کارگر مورد تهاجم قرار گرفت، اول ماه مه در بسیاری از کشورها به یک رویداد نمادین، کم‌اثر و گاه حتی غیرسیاسی تبدیل شد. در برخی موارد، دولت‌ها و نهادهای رسمی نه تنها این روز را تحمل، بلکه آن را سازمان‌دهی کردند؛ امری که نشان می‌دهد چگونه یک سنت مبارزاتی می‌تواند در چارچوب نظم موجود بازتعریف و به ابزاری ایدئولوژیک بدل شود.

اگر این سیر تاریخی را در کلیت آن در نظر بگیریم، با روندی مواجه می‌شویم که می‌توان آن را به‌مثابه فرآیند «ادغام و بازتصاحب» سنت‌های کارگری در درون نظم سرمایه‌داری تحلیل کرد. این فرآیند نه به‌صورت ناگهانی، بلکه به‌تدریج و در پی شکست‌های سیاسی، عقب‌نشینی‌های استراتژیک و تغییرات در ساختار سازمان‌یابی طبقه کارگر شکل گرفته است. به بیان دیگر، تهی‌شدن محتوای انقلابی اول ماه مه را نمی‌توان صرفاً به «خیانت» یا «انحراف» فروکاست، بلکه باید آن را در پیوند با توازن قوای واقعی و موقعیت تاریخی طبقه کارگر فهمید.

این روند بازتصاحب سنن کارگری و انقلابی اما محدود به عرصه نمادها و آیین‌ها باقی نماند، بلکه بخشی از یک دگرگونی عمیق‌تر و تراژیک در تاریخ جنبش کارگری جهانی

بود که پس از شکست موج انقلابات قرن بیستم، و به‌ویژه در پی انزوای انقلاب اکتبر، شتاب گرفت. در این فرآیند، نه تنها احزاب کارگری و کمونیستی به‌تدریج در چارچوب دولت‌ها و سازوکارهای مدیریت سرمایه ادغام شدند و نقش خود را از ابزار سازمان‌دهی مبارزه طبقاتی به میانجی‌های نظم موجود تقلیل دادند، بلکه خود مارکسیسم نیز دچار دگرپرسی شد: از علمی که برای فهم و دگرگونی انقلابی مناسبات اجتماعی شکل گرفته بود، به ایدئولوژی‌ای بدل گردید که یا در خدمت توجیه نظم سرمایه‌داری غربی قرار گرفت، یا به زبان رسمی دولت‌های موسوم به «سوسیالیستی» برای مشروعیت‌بخشی به اشکال خاصی از انباشت و سلطه تبدیل شد.

در همین بستر است که گسست میان تئوری انقلابی و پراتیک زنده طبقه کارگر تعمیق یافت. مارکسیسم، که در پیوندی ارگانیک با مبارزه واقعی کارگران معنا می‌یافت، به‌تدریج به حوزه‌های آکادمیک، دستگاه‌های حزبی بوروکراتیک، و یا منازعات ایدئولوژیک جنگ سرد رانده شد؛ جایی که کارکرد آن دیگر نه تجهیز طبقه کارگر برای نفی رادیکال مناسبات سرمایه‌داری، بلکه تفسیر، مدیریت، یا توجیه اشکال مختلف این مناسبات بود. به این معنا، آنچه در سطحی نمادین در مصادره اول ماه مه رخ داد، بازتابی فشرده از یک جابه‌جایی تاریخی گسترده‌تر بود: جابه‌جایی‌ای که در آن، دستاوردهای نظری و عملی جنبش کارگری یکی پس از دیگری از بستر مادی خود جدا شده و درون منطق بازتولید سرمایه ادغام شدند.

با این حال، این تحلیل تنها نیمی از واقعیت را بیان می‌کند. زیرا همان‌گونه که تاریخ نشان می‌دهد، هیچ‌یک از این فرآیندها به نابودی کامل سنت‌های مبارزاتی منجر نشده است. اول ماه مه، حتی در اشکال رسمی و خنثی‌شده خود، همچنان حامل ردپایی از خاستگاه تاریخی خویش است. از همین‌رو، این سنت همواره می‌تواند، در شرایط معین، بار دیگر به‌عنوان نقطه تمرکز مبارزه طبقاتی و بازسازی افق انترناسیونالیستی طبقه کارگر ظاهر شود.

پلاتفرم و مداخله سیاسی: جایگاه نشریات در دور نوین فعالیت سیاسی-نظری «تکا»



همزمان با انتشار پلاتفرم سیاسی تشکیلات کارگران انترناسیونالیست (تکا)، مجموعه‌ای از نشریات نیز آغاز به کار می‌کنند که هر یک وظیفه‌ای مشخص در پیشبرد ابعاد گوناگون این پلاتفرم بر عهده دارند.

مبسوط مورد بحث قرار خواهند گرفت. جهت‌گیری عمومی آن همچنان بر نقد رادیکال‌گرایی‌های مختلف چپ و ارائه تحلیل‌های نظری از وضعیت جهانی استوار است.

«پیک سیاسی تکا» اما مستقیماً به سطح مداخله جاری مربوط می‌شود. این نشریه که به صورت هفتگی منتشر خواهد شد، به تحلیل وقایع روز، تحولات سیاسی و تبلورهای عینی بحران سرمایه‌داری می‌پردازد. با این حال، این تمرکز بر رویدادهای جاری به معنای فقدان جهت‌گیری نظری نیست. برعکس، خطوطی که در این نشریه طرح می‌شوند، چکیده فشرده جهت‌گیری عمومی پلاتفرم تکا هستند. اگر نشریات نظری بسط پلاتفرم را بر عهده دارند، «پیک سیاسی» ترجمان فوری آن در سطح مبارزه جاری است.

در همین چارچوب، پنج تز مطرح‌شده در «پیک سیاسی تکا» را باید به عنوان فشرده‌ترین بیان برخی از مواضع بنیادی این پلاتفرم در نظر گرفت. این تزها از تحلیل بحران تاریخی سرمایه‌داری آغاز می‌کنند—بحرانی که جنگ، فقر و اقتدارگرایی اشکال بروز آن‌اند—و از این نقطه به نفی هرگونه وابستگی طبقه کارگر به دولت‌ها، جناح‌های سرمایه و پروژه‌های ملی می‌رسند. در ادامه، بر همبستگی انترناسیونالیستی کارگران در برابر جنگ‌ها و رقابت‌های امپریالیستی تأکید می‌شود و در سطح پراتیک، سازمان‌یابی مستقل و مبارزه مستقیم به عنوان تنها مسیر رهایی طرح می‌گردد. افق این مسیر نیز سوسیالیسمی است که نه مدیریت متفاوت سرمایه، بلکه نفی بنیادین کار مزدی و همه اشکال سلطه و نابرابری است.

این هم‌زمانی، یعنی انتشار پلاتفرم سیاسی و آغاز نشر چهار نشریه سیاسی در نقش‌ها و با اهدافی مشخص، صرفاً یک انتخاب رسانه‌ای نیست، بلکه ناشی از یک ضرورت نظری و سیاسی است: پلاتفرمی که بر بازسازی پیوند میان تئوری و پراتیک استوار است، نمی‌تواند در قالب یک متن واحد باقی بماند، بلکه باید در اشکال مختلف، در سطوح متفاوت تحلیل، و در ارتباط زنده با مبارزه طبقاتی بسط یابد.

در این چارچوب، بخشی از کار تکا به سطح نظری و شناخت‌شناختی مربوط است. در این سطح، مسئله اصلی نقد بنیادین شناخت‌شناسی بورژوازی و بررسی گسست تاریخی مارکسیسم از پراتیک مبارزه طبقاتی است. مفاهیمی چون علم، ایدئولوژی و جایگاه مارکسیسم در میدان دانش اجتماعی از منظر یک شناخت‌شناسی مارکسی مورد بازبینی قرار می‌گیرند. هدف، بازگرداندن مارکسیسم از جایگاه یک سنت آکادمیک یا گفتمان تفسیری به عنوان یک علم تاریخی-پراتیکی است. این جهت‌گیری، ناگزیر با نقد مارکسیسم‌های آکادمیک و همچنین سنت‌های شکست‌خورده جنبش کارگری و کمونیستی پیوند دارد—سنت‌هایی که در آن‌ها رابطه زنده تئوری و مبارزه طبقاتی گسسته شده است.

در کنار این سطح، «پیک انترناسیونالیستی» بر پایه بازسازی و به‌روزرسانی مواضع پیشین خود منتشر خواهد شد. این نشریه، ضمن حفظ جهت‌گیری کلی دوره گذشته، تلاش می‌کند این مواضع را در پرتو تحولات جدید سرمایه‌داری جهانی، اشکال نوین دولت و امپریالیسم، و تغییرات در ترکیب و شرایط طبقه کارگر بازفرمول‌بندی کند. مجموعه‌ای از تزهای سیاسی در این نشریه صورت‌بندی شده و به‌طور

واقعی جنبش کارگری تعیین می‌شوند. در این معنا، انتشار خود بخشی از مداخله سیاسی است، نه صرفاً یک فعالیت رسانه‌ای.

با این حال، در یک دوره آغازین، برنامه‌ای مشخص نیز در نظر گرفته شده است: انتشار حدود پنجاه شماره از «پیک سیاسی تکا»، ده شماره از «پیک انترناسیونالیستی» و پنج شماره از «پیک دانش کارگری». این مجموعه امکان بسط اولیه پلاتفرم در سطوح مختلف را فراهم می‌کند. پس از این دوره، مسیر و شکل انتشار نشریات بر اساس وضعیت واقعی جنبش و ظرفیت‌های سازمانی مورد بازبینی قرار خواهد گرفت.

بدین ترتیب، مجموعه نشریات تکا را باید به عنوان یک سازوکار زنده برای پیوند دادن تحلیل نظری، تجربه عملی و مداخله سیاسی در نظر گرفت—سازوکاری که تنها در نسبت با حرکت واقعی طبقه کارگر معنا می‌یابد و دگرگون می‌شود.

در کنار این سطوح، «جزوات انترناسیونالیستی» نقش پیونددهنده مستقیم میان تئوری و تجربه عملی را ایفا می‌کنند. این نشریه می‌کوشد آموخته‌های به دست آمده در بستر فعالیت مستقیم در جنبش کارگری را مستند و تعمیم دهد. از شیوه‌های سازمان‌دهی اعتراضات و ابتکارات کارگری گرفته تا مکانیزم‌های تفرقه و سرکوب توسط مدیریت—که ریشه در تحولات ساختار تولید دارند—در اینجا مورد بررسی قرار می‌گیرند. در عین حال، این جزوات نشان خواهند داد که چگونه مفاهیم نظری تکا، از انتزاعی‌ترین سطوح تا سبک کار عملی، در پیوندی مستقیم با ضرورت‌های واقعی جنبش کارگری شکل گرفته‌اند.

انتشار این نشریات تابع یک منطق ثابت و مکانیکی نخواهد بود. برخلاف الگوهای رایج، سیاست انتشار در تکا مبتنی بر یک رویکرد گزینشی است: زمان انتشار، موضوعات و حتی شکل ارائه مباحث، بر اساس تحلیل از نیازها و ضرورت‌های

تنگه هرمز و بن‌بست جنگ و بحران



آنچه در لحظه کنونی تعیین‌کننده است، نه صرفاً تداوم جنگ، بلکه ورود آن به یک آستانه کیفی جدید است: بن‌بست نظامی هم‌زمان با گسترش میدان جنگ به سطحی که مستقیماً شریان‌های حیاتی بازتولید سرمایه جهانی، به‌ویژه مسیرهای انرژی در خلیج فارس—را در معرض اختلال قرار داده است.

امپریالیستی با ابزار نظامی است، اما هم‌زمان به ابزار بازتوزیع بحران در سطح جهانی نیز بدل می‌شود. آنچه در تنگه هرمز در حال وقوع است، در واقع نقطه اتصال مستقیم میان جنگ و بازتولید سرمایه در مقیاس جهانی است: هر اختلال در این مسیر، به‌معنای انتقال فوری بحران به سطح معیشت میلیون‌ها کارگر در سراسر جهان است.

اما همین تحولات، به‌طور هم‌زمان، کارکرد داخلی جنگ را نیز آشکار می‌کند. در ایران، تشدید سرکوب، کنترل اطلاعات، و بسیج ناسیونالیستی نشان می‌دهد که جنگ به ابزاری برای بازسازی موقت انسجام سیاسی رژیم بدل شده است؛ انسجامی که پیش از این تحت فشار بحران اقتصادی، اعتراضات اجتماعی، و شکاف‌های درونی به‌شدت تضعیف شده بود. در آمریکا نیز، کشمکش بر سر ادامه یا محدودسازی جنگ، بیانگر تضاد درون بلوک قدرت بر سر هزینه‌ها و ریسک‌های گسترش آن است. بنابراین، جنگ نه‌تنها یک رویارویی خارجی، بلکه مکان تمرکز و تشدید تضادهای درونی هر دو قطب نیز هست.

از منظر انترناسیونالیستی، تعیین‌کننده‌ترین نکته در این لحظه این است که هیچ‌یک از دو سوی جنگ و حتی جناح‌های صلح طلب اپوزیسیون، نماینده هیچ افق رهایی‌بخشی نیستند. آمریکا و اسرائیل در پی بازتثبیت نظم امپریالیستی و هژمونی نظامی خود هستند، در حالی که جمهوری اسلامی، به‌عنوان یک دولت سرمایه‌داری سرکوبگر، از جنگ برای بقای خود و سرکوب هرگونه جنبش مستقل کارگری و اجتماعی استفاده می‌کند. هر دو قطب، علی‌رغم تضادهای واقعی‌شان، در یک نقطه مشترک‌اند: انتقال هزینه‌های بحران به طبقه کارگر و محرومان.

طی چند روز اخیر، تمرکز کشمکش از «حملات متقابل محدود» به «کنترل و تهدید تنگه هرمز» منتقل شده و همین جابه‌جایی، جنگ را از یک درگیری منطقه‌ای به یک گره تعیین‌کننده در توازن قوا در سطح جهانی بدل کرده است. هم‌زمان، ضرب‌الاجل قانونی در ساختار سیاسی آمریکا برای تعیین تکلیف ادامه جنگ، شکاف درون طبقه حاکم این کشور را برجسته کرده، در حالی که در ایران، تشدید فضای امنیتی و بسیج ایدئولوژیک نشان می‌دهد که رژیم در حال استفاده فعال از جنگ برای مهار بحران‌های داخلی است.

این تراکم فشرده تحولات چند روز اخیر یک واقعیت را روشن می‌کند: جنگ وارد مرحله‌ای شده که دیگر با منطق «ضربه و پاسخ» قابل توضیح نیست، بلکه به میدان کشاکش چندلایه میان قدرت‌های امپریالیستی، دولت‌های منطقه‌ای، و بحران‌های انباشته اقتصادی و سیاسی تبدیل شده است. آمریکا و اسرائیل، علی‌رغم برتری نظامی، نتوانسته‌اند به هدف اعلام‌نشده خود—یعنی فلج‌سازی سریع توان نظامی و سیاسی ایران—دست یابند. در مقابل، جمهوری اسلامی نیز قادر به تبدیل فشار نظامی به یک دستاورد استراتژیک نیست و تنها ابزارش، گسترش میدان تنش از طریق تهدید به اختلال در جریان انرژی و تشدید درگیری‌های نیابتی است. نتیجه، نه پیروزی یک‌طرفه، بلکه تثبیت یک وضعیت فرسایشی است که هزینه‌های آن به‌طور مستقیم به اقتصاد جهانی و به‌ویژه به طبقه کارگر در سطح بین‌المللی منتقل می‌شود.

در همین چارچوب است که جهش قیمت انرژی، نوسان بازارهای مالی، و افزایش فشار تورمی در اقتصادهای مختلف را باید نه به‌عنوان پیامدهای جانبی، بلکه به‌عنوان بخشی از خود جنگ فهمید. جنگ در اینجا ادامه سیاست

در برابر این وضعیت، مرزبندی انترناسیونالیستی باید صریح و بی‌ابهام باشد. مخالفت با جنگ امپریالیستی به معنای رد کامل حملات آمریکا و اسرائیل است، اما این موضع نمی‌تواند و نباید به دفاع از جمهوری اسلامی تبدیل شود. در همان حال که بمباران و تهدید نظامی محکوم می‌شود، باید تأکید کرد که بسیج جنگی رژیم، سرکوب داخلی، و استفاده از جنگ برای تحکیم قدرت نیز بخشی از همان منطق سرمایه‌داری است که باید با آن مقابله کرد.

آنچه در این لحظه اهمیت دارد، نه تکرار کلیات، بلکه تأکید بر یک جهت‌گیری عملی است: شکستن دوگانه دروغین «دفاع از میهن» در برابر «تهاجم خارجی» و بازگرداندن مرکز ثقل تحلیل و عمل به مبارزه طبقاتی مستقل. جنگ، همان‌طور که اکنون در تنگه هرمز و بازارهای جهانی دیده می‌شود، مستقیماً به زندگی طبقه کارگر گره خورده است؛ و دقیقاً از همین نقطه است که امکان یک موضع انترناسیونالیستی واقعی شکل می‌گیرد—موضعی که نه در کنار یکی از قطب‌های جنگ، بلکه در تقابل با کل منطق آن می‌ایستد.

در اینجا پیوند با آنچه پیش‌تر به عنوان «بحران تاریخی در بازتولید کلی سرمایه» فرموله کرده‌ایم، به‌طور مشخص خود را نشان می‌دهد. جنگ کنونی را نمی‌توان صرفاً به رقابت ژئوپلیتیک تقلیل داد؛ این جنگ بیان یک وضعیت عمیق‌تر است که در آن، سرمایه‌داری جهانی برای حفظ شرایط بازتولید خود ناگزیر به گسترش میدان‌های تخریب، بی‌ثباتی و جنگ می‌شود. اما نکته مهم در این لحظه آن است که این پیوند باید به صورت مشخص و انضمامی فهم شود: تنگه هرمز، قیمت نفت، فشار تورمی، و نظامی‌سازی فضاها، اجتماعی، همگی اشکال عینی بروز همین بحران در سطح روزمره‌اند.

چشم‌انداز کوتاه‌مدت این وضعیت نه پایان سریع جنگ، بلکه تداوم یک تعادل ناپایدار است: گسترش محدود درگیری‌ها، افزایش فشار اقتصادی، و تشدید کنترل سیاسی در داخل کشورها. خطر اصلی، نه فقط تشدید نظامی، بلکه عادی‌شدن این وضعیت جنگی به عنوان بخشی از نظم جدید سرمایه‌داری است.



پیک سیاسی

تشکیلات کارگران انترناسیونالیست



پیک سیاسی از این مواضع دفاع می‌کند:

سرمایه‌داری در بحران تاریخی فرورفته است؛ جنگ، فقر و اقتدارگرایی از نتایج آن‌اند.		1
طبقه کارگر نیروی کمکی هیچ دولت، جناح سرمایه یا پروژه ملی نیست.		2
پاسخ ما همبستگی جهانی طبقه کارگر علیه جنگ و همه قطب‌های سرمایه‌داری است.		3
رهایی تنها از دل سازمان‌یابی مستقل، مبارزه مستقیم و قدرت جمعی کارگران ممکن است.		4
برای سوسیالیسم مبارزه می‌کنیم؛ برای پایان استثمار، سلطه و بردگی مزدی.		5
بازسازی سیاست انترناسیونالیستی طبقه کارگر ، شرط تاریخی بدل‌شدن اعتراض جهانی به انقلاب جهانی است.		6

تشیلات کارگران انترناسیونالیست - IWO |  جهان را کارگران تغییر خواهند داد!

تشیلات کارگران انترناسیونالیست
internationalistworkers.com